

جرا بنی هاشم و انصار، از حضرت زهرا (سلام الله علیها) دفاع نکردند؟

طرح شبهه :

مردم مدینه نسبت قومی و خویشاوندی با پیامبر داشتند مادر پیامبر از آنجا بود و مادر عبدالمطلب (سلمی) نیز از قبیله قدرتمند خزرج بود به همین خاطر مردم مدینه (مخصوصا خزرج) خودشان را احوال رسول (یعنی دایه‌های پیامبر) می دانستند. افزون بر همه اینها پیامبر اکرم (ص) توانستند هزارا نفر فدایی تربیت نمایند که حاضر بودند در راه خدا و دفاع از ایشان و خانواده شان جانهایشان را فدا کنند. در صورتی که این مطلب دروغ را که دشمنان اسلام درست کرده اند بپذیریم چه شد که بنی هاشم، سیلی خوردن دختر رسول خدا و آتش گرفتن در خانه، کشته شدن محسن شش ماه و... را ببینید؛ ولی به یک باره لب فرو بسته و کوچکترین اعتراضی ننمایند؟ آنهمه مسلمان مخلص و فدایی و مخصوصا مردم مدینه که با پیامبر رابطه خویشاوندی و قومی داشتند چه شد همه یکپارچه سکوت نموده کوچکترین حرف و اعتراضی نمودند؟

نقد و بررسی :

در ابتدا باید گفت که این مطلب تنها نوعی استبعاد است؛ نه دلیل؛ زیرا روایاتی که دلالت بر هجوم به خانه فاطمه زهرا و امیر مؤمنان می کند، در کتب اهل سنت (نه کتب شیعه) و با سند صحیح نقل شده است. بنابر این، این کلمات بیشتر کلماتی خطابی و بازی با احساسات است و نه بحث منطقی.

نقش قبیله اسلم در تحکیم حکومت ابوبکر :

قریش و در رأس ایشان ابوبکر و عمر حق امیر مؤمنان را در حالیکه ایشان مشغول دفن رسول خدا بودند، غصب نمود و سپس با تطمیع دیگران (مانند ابوسفیان) اکثر قریش را با خود همراه ساختند. و مشخص است که باقی قبایل قدرت رویارویی با قریش را ندارند. ابوبکر و عمر نیز قبایل مختلف بیابان نشین را که به زور شمشیر اسلام آورده بودند، در مدینه جمع کردند و بسیاری از تازه مسلمانان را جلب کردند؛ زیرا امیر مؤمنان در تمام جنگ ها محور پیروزی اسلام بود و آن ها از امیر مؤمنان علیه السلام کینه داشتند و منافقان از همین کینه استفاده کردند. سپس با استفاده از فشار این گروه ها و نیز قبایل بیابان نشین اطراف مدینه خانه امیر مؤمنان را محاصره کرده و خواستند آن را به آتش بکشند.

طبری در تاریخ خود، ماوردی شافعی در الحاوی الکبیر و عبد الوهاب نویری در نهایه الأرب، می نویسند:

وأقبلت أسلم بجماعتها متى تضايقت بهم السكك فبايعوه، فكان عمر يقول: ما هو إلا أن رأيت أسلم فأيقنت بالانصر.

قبیله اسلم همگی در مدینه گردآمدند تا با ابوبکر بیعت کنند، آنقدر جمعیت زیاد بود که حتی بازارها نیز گنجایش ایشان را نداشت. عمر گفت: قبیله اسلم را که دیدم یقین به پیروزی پیدا کردم.

الطبری، أبی جعفر محمد بن جریر (متوفای 310)، تاریخ الطبری، ج 2، ص 244، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت؛
الماوردی البصری الشافعی، علی بن محمد بن حبیب (متوفای 450هـ)، الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الإمام الشافعی وهو شرح مختصر المزنی، ج 14، ص 99،
تحقیق الشیخ علی محمد معوض - الشیخ عادل أحمد عبد الموجود، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - لبنان، الطبعة: الأولى، 1419 هـ - 1999 م؛
النویری، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب (متوفای 733هـ)، نهایه الأرب فی فنون الأدب، ج 19، ص 21، تحقیق مفید قمحیة وجماعة، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، 1424 هـ - 2004 م.

یعنی حتی اگر مردم مدینه هم می خواستند، در چنین وضعیتی، توانایی مقابله با ابوبکر و عمر و طرفداران ایشان را نداشتند.

عدم دفاع بنی هاشم و انصار از دیدگاه امیر مؤمنان علیه السلام :

امیر مؤمنان علیه السلام دفاع نکردن صحابه (عم از بنی هاشم و صحابه و انصار را) از اهل بیت و علت آن را در بعضی خطبه های خویش بیان کرده که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم:

الف : استغاثه علی علیه السلام به درگاه حق :

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعِذُّكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رِمِي وَأَكْفُوا إِنَائِي وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي مَقًّا كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي وَقَالُوا أَلَّا إِنَّ فِي الْمَقِّ أَنْ تَأْمُدَّهُ وَفِي الْمَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ فَاصْبِرْ مَعْمُومًا أَوْ مُتًا مُتَّاسِفًا فَتَنَزَّرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا ذَابٌّ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَّةِ....

نهج البلاغه، محمد عبده، ج2، ص 202 خطبه 217 و الإمامة والسياسة، ابن قتيبة، ج 1 ص 134، و مجمع الأمثال، أحمد بن محمد الميداني النيسابوري (متوفی 528)، ج2، ص282 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 95 و ج 11، ص109

خدایا برای پیروزی بر قریش و یارانشان از تو کمک می خواهم که پیوند خویشاوندی مرا بریدند، و کار مرا دگرگون کردند و همگی برای مبارزه با من در حقی که از همه آنان سزاوارترم، متحد گردیدند و گفتند: حق را اگر توانی بگیر، و یا اگر تو را از حق محروم دارند، با غم و اندوه صبر کن و یا با حسرت بمیر. به اطرافم نگریستم، دیدم که نه یآوری دارم، و نه کسی که از من دفاع و حمایت می کند، جز خانواده ام که مایل نبودم جانشان به خطر افتد.

نهج البلاغه، خطبه 217.

ب : تظلم و دادخواهی علی علیه السلام :

روي كثير من الممدئين انه عقيب يوم السقيفة تالم وتظلم واستنجد واستصرخ ميث ساموه المصور والبيعة وانه قال وهو يشير الى القبر (يا بن ام ان القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني)، وانه قال وا جعفره ولا جعفر لي اليوم واممزته ولا ممزة لي اليوم.

بسیاری از روایت کنندگان نقل کرده اند که او (حضرت علی علیه السلام) پس از ماجرای سقیفه اظهار ناراحتی کرد و حق خود را خواسته و کمک طلبید و فریاد کشید؛ زیرا در نزد وی حاضر نشدند و بیعت نکردند. و او در حالیکه رو به سوی قبر رسول خدا کرده بود گفت: "ای فرزند مادرم، این قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند" و فرمود: "وای جعفر من امروز جعفر ندارم؛ وای حمزه؛ من امروز حمزه ندارم!!!".

ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، أبو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای 655 هـ)، شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 65، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1418هـ - 1998م.

همین مضامین در کتب شیعه نیز به وفور آمده است :

ج : بیعت تحمیل شده با یادی از خویشان :

فَنَزَّرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا مَعِيَ مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْهَلَاكِ؛ وَلَوْ كَانَ لِي بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَمِّي مَمْرَةٌ وَأُمِّي جَعْفَرٌ لَمْ أَبِيعْ كَرَهَا وَوَلَّيْتُ بِلَيْتِ بَرَبْلَيْنِ مَدِيْنِي عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ الْعَبَّاسِ وَعَقِيلٍ، فَضَنَنْتُ بِأَهْلِ بَيْتِي عَنِ الْهَلَاكِ، فَأَغْفَيْتُ عَيْنِي عَلَى الْقَدَى، وَتَجَبَّعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجِي وَصَبَّرْتُ عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْعَلَقَمِ، وَأَلَمٌ لِلْقَلْبِ مِنْ مَزِّ الشُّفَارِ.

الحسنی الحسینی، رضی الدین ابی القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس (متوفای 664هـ)، کشف المحجّه لثمره المهجّه، ص249، ناشر: بوستان کتاب - قم، الطبعة الثانية، 1375ش ؛

امیر مؤمنان فرمود: نگاه کردم که نه کمک کاری دارم و نه یاری کننده ای؛ پس خواستم که خاندان خود را از نابودی حفظ کنم؛ و اگر برای من پس از رسول خدا عمویم حمزه و جعفر بودند با زور بیعت نمی کردم؛ ولیکن من مبتلا به دو نفر تازه مسلمان شدم؛ عباس و عقیل؛ پس خواستم که خاندان خود را از نابودی حفظ کنم؛ چشم خود را با وجود خار (در آن) بستم و آب دهان را با وجود تیغ فرو بردم و بر چیزی تلخ تر از علقم (گیاهی تلخ) صبر کردم؛ و بر چیزی درد آور تر از تیغ برای قلب، صبر نمودم.

د : شكوه علی علیه السلام از کمی یاران :

فَقَالَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ [وَعَضِبَ مِنْ قَوْلِهِ] فَمَا يَمْنَعُكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ مِثْلَ بُوَيْعِ أُمِّهِ تَيْمِ بْنِ مَرْثَةَ وَأُمِّهِ بِنِي عَدِيِّ بْنِ كَعْبٍ وَأُمِّهِ بِنِي أُمِّيَّةَ بَعْدَهُمَا أَنْ تَقَاتِلَ وَتَضْرِبَ بِسَيْفِكَ وَأَنْتَ لَمْ تَمُطْبِنَا مُطْبَةً مِنْذُ كُنْتَ قَدِمْتَ الْعِرَاقَ إِلَّا وَقَدْ قُلْتَ فِيهَا قَبْلَ أَنْ تَنْزِلَ عَنْ مَنبَرِكَ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَوَّلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ وَمَا زِلْتُ مَظْلُومًا مِنْذُ قَبِضَ اللَّهُ مُمَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) فَمَا مَنَعَكَ أَنْ تَضْرِبَ بِسَيْفِكَ ذُنُوبَ مَظْلَمَتِكَ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ (عليه السلام) يَا ابْنَ قَيْسٍ [قُلْتَ فَاسْمَعِ الْجَوَابَ] لَمْ يَمْنَعْنِي مِنْ ذَلِكَ الْمُبْنُ وَلَا كَرَاهِيَةُ لِلِقَاءِ رَبِّي وَأَنْ لَا أَكُونَ أَعْلَمُ أَنْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِي مِنَ الدُّنْيَا وَالْبَقَاءِ فِيهَا وَلَكِنْ مَنَعْنِي مِنْ ذَلِكَ أَمْرٌ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَعَهْدُهُ إِلَيَّ وَأُمِّيرِنِي رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بِمَا أَلُمُّهُ صَانِعُهُ بِي بَعْدَهُ فَلَمْ أَكُ بِمَا صَنَعُوا مِثْلَ عَائِنْتَهُ بِأَعْلَمَ مِنِّي وَلَا أَشَدُّ يَقِينًا مِنِّي بِهِ قَبْلَ ذَلِكَ بَلْ أَنَا بِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَشَدُّ يَقِينًا مِنِّي بِمَا عَائِنْتُ وَشَهِدْتُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَعْهَدُ إِلَيَّ إِذَا كَانَ ذَلِكَ قَالَ: إِنْ وَجِدْتَ أَعْوَانًا فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ وَجَاهِدْهُمْ وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَانْكُفْ يَدَكَ وَأَمَقِّنْ دِمَكَ مَتَى تَجِدَ عَلَى إِقَامَةِ الدِّينِ وَكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّتِي أَعْوَانًا وَأُمِّيرِنِي (صلى الله عليه وآله) أَنْ أَلُمُّهُ سَكَمَ لِي وَتَبَاعِ عِزِّي وَتَتَّبِعْ عِزِّي وَأُمِّيرِنِي (صلى الله عليه وآله) أَنِّي مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَأَنَّ أَلُمُّهُ سَيَصِيرُونِ مِنْ بَعْدِهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَمَنْ تَبِعَهُ وَالْحِجْلُ وَمَنْ تَبِعَهُ إِذْ قَالَ لَهُ مُوسَى يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا. أَلَّا تَتَّبِعَنِي أَوْ فَصَصَيْتَ أَمْرِي. قَالَ يَا بَنُ أُمِّ لَّا تَأْمُذْ بِلِمِيَّتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي فَشِيْتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي وَقَالَ ابْنُ أُمِّ [إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي وَإِنَّمَا يَعْنِي أَنْ مُوسَى أَمَرَ هَارُونَ مِثْلَ اسْتَنْفَلَهُ عَلَيْهِمْ إِنْ ضَلُّوا فَوَجِدَ أَعْوَانًا أَنْ يُجَاهِدَهُمْ وَإِنْ لَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا أَنْ يَكْفُ يَدَهُ وَيَمَقِّنَ دَمَهُ وَلَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمْ] وَإِنِّي فَشِيْتُ أَنْ يَقُولَ لِي ذَلِكَ أَفِي رَسُولِ اللَّهِ ص [لَمْ] فَرَّقْتَ بَيْنَ أَلُمِّهِ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي وَقَدْ عَهَدْتُ إِلَيْكَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا أَنْ تَكْفُ يَدَكَ وَتَمَقِّنَ دِمَكَ وَدَمَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَشَيْعَتِكَ فَلَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَالَ النَّاسِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعُوهُ وَأَنَا مَشْغُولٌ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بِغُسْلِهِ وَدَفْنِهِ ثُمَّ شَخَلْتُ بِالْقُرْآنِ فَالَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا أَرْتَدِيَ إِلَّا لِلْمَلَاءَةِ مَتَى أَجْمَعُهُ [فِي كِتَابٍ] فَفَعَلْتُ ثُمَّ مَمَلْتُ فَاطِمَةَ وَأَمَدْتُ بِيَدِ ابْنَتِي الْمَسْنِ وَالْمَسْنِ فَلَمْ أَدْعُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَدْرِ وَأَهْلِ السَّابِقَةِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ إِلَّا نَاشَدْتُهُمُ اللَّهُ فِي مَقِّي وَدَعَوْتُهُمْ إِلَى نُصْرَتِي فَلَمْ يَسْتَجِبْ لِي مِنْ جَمِيعِ النَّاسِ إِلَّا أَرْبَعَةٌ رَهْطٌ سَلَمَانَ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمَقْدَادُ وَالزُّبَيْرُ وَلَمْ يَكُنْ مَعِيَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَصُولٌ بِهِ وَلَا أَقْوَى بِهِ أُمَّ مَمْرَةَ فَقَتَلَ يَوْمَ الْأُمْدِ وَأُمَّ جَعْفَرُ فَقَتَلَ يَوْمَ مَوْتِهِ وَهَقِيْتُ بَيْنَ جَلْفَيْنِ جَافَيْنِ ذَلِيلَيْنِ مَقِيرَيْنِ [عَاجِزَيْنِ] الْعَبَّاسِ وَعَقِيلِ وَكَانَا قَرِيبِي الْعَهْدِ بِكُفْرِ فَكَّرَهُونِي وَقَهَرُونِي فَقُلْتُ كَمَا قَالَ هَارُونَ لِأَخِيهِ - ابْنِ أُمِّ [إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلِي بِهِارُونَ أَسْوَةٌ مَسْنَةٌ وَلِي بِعَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مُجِبَةٌ قَوْلِي].

اشعث بن قیس که از سخن علی علیه السلام خشمگین بود گفت: ای پسر ابوطالب! چرا هنگامی که افرادی از تیم بن مرثه و بنی عدی بن کعب و پس از آنان بنو امیه با ابوبکر بیعت کردند، نجنگیدی و شمشیر نزدی؟ و از هنگامی که به عراق آمده ای در هر سخن و خطبه ای که با ما داشته ای نبوده که در پایان آن پیش از به زیر آمدن از منبر نگویی که: «به خدا سوگند! من از خود مردم به آنان سزاوارترم، از پگاه درگذشت رسول خدا همواره به من ستم شده است»؛ پس چرا در دفاع از حقت شمشیر نزدی؟!

علی علیه السلام فرمود: ای پسر قیس! گفتمی و حال پاسخ را بشنو؛ این ترس و فرار از مرگ نبود که مرا از آن بازداشت، من بیش از هر کسی می دانم که آنچه نزد خداوند است برایم از دنیا و آنچه در آن است بهتر می باشد؛ ولی آنچه مرا از شمشیر کشیدن بازداشت وصیت و پیمان رسول خدا با من بود. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مرا از آنچه امت پس از حضرتش با من خواهند کرد خبر داده بود؛ بنابراین هنگامی که کردار امت را با خود دیدم بیش از آنچه از پیش می دانستم که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به من گفته بود، نبود. گفتم: ای رسول خدا! آنک که چنان شود چه وصیت و سفارشی به من دارید؟ فرمود: «اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و اگر نیافتی دست نگهدار و خون خویش حفظ کن تا که برای برپایی دین و کتاب خدا و سنت من یارانی بیابی».

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مرا خبر داد که به زودی امت مرا رها خواهند کرد و با فردی جز من بیعت خواهند نمود و جز مرا پیروی خواهند کرد. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مرا خبر داد که من نسبت به او مانند هارونم نسبت به موسی، و اندکی پس از حضرتش سرنوشت امت همانند هارون و پیروانش و گوساله و گوساله پرستان خواهد شد آنک که موسی به هارون گفت: ای هارون! چرا هنگامی که دیدی گمراه شدند، از آنان جدا نشدی، آیا می خواستی مرا نافرمانی کنی؟! «گفت: ای برادر! این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند» و گفت: ای برادر! مرا سرزنش مکن، ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل جدائی انداختی و وصیتم را بکار نبستی! یعنی هنگامی که موسی هارون را به جای خود بر آنان گمارد، به وی فرمود اگر گمراه شدند و یارانی یافت با آنان جهاد کند و اگر نیافت دست نگهدارد و خون خویش را حفظ کند و پراکنده شان نسازد. و من ترسیدم که برادرم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به من چنین گوید که: چرا میان امت پراکندگی افکندی و وصیتم را به کار نبستی، به تو گفتم که اگر یارانی نیافتی دست نگهداری و خون خود و اهل بیت و پیروانت را حفظ کنی؟

پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مردم به ابوبکر روی آوردند و با وی بیعت کردند، در حالی که من سرگرم غسل و دفن رسول خدا بودم. سپس به قرآن پرداختم و با خود عهد بستم که جز برای انجام نماز ردایی برنگیرم و پای بیرون ننهیم تا که قرآن را در کتابی گرد آورم و چنین کردم، سپس فاطمه را برداشتم و دست پسرانم حسن و حسین را گرفتم و به خانه یکایک مجاهدان بدر و پیشگامان در اسلام از مهاجران و انصار رفتم و آنان را در باره حقم به خدا سوگند دادم و آنان را به یاری خویش فراخواندم، از همه آنان تنها چهار نفر به دعوتم پاسخ دادند: سلمان، ابوذر، مقداد، و زبیر. از خاندانم نیز کسی نبود تا از من پشتیبانی کند؛ حمزه در نبرد احد کشته شده بود و جعفر در نبرد موته، من بودم و دو عامی تندخوی بدبخت ناتوان خوار؛ عباس و عقیل که تازه از کفر به اسلام روی آورده بودند. مردم مرا ناخوش داشتند و رها کردند، آن گونه که هارون به برادرش گفت، گفتم: ای برادر! همانا که این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند»، هارون برایم الگوی نیکویی است و عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برایم حجتی نیرومند!

الهلالی، سلیم بن قیس (متوفای 80هـ)، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص 666، ناشر: انتشارات هادی - قم، الطبعة الأولى، 1405هـ.
المجلسی، محمد باقر (متوفای 1111هـ)، بحار الأنوار، ج 29، ص 468، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، 1403 - 1983 م.

و در سخنی دیگر فرمود :

أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْمَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِنِّي لَوْ وَبَدْتُ يَوْمَ بُوَيْعِ أُمِّ تَيْمِ الَّذِي عَيَّرْتَنِي بِذُمُولِي فِي بَيْعَتِهِ أَرْبَعِينَ رَجُلًا كُلُّهُمْ عَلَى مِثْلِ بَصِيرَةِ الْأَرْبَعَةِ الَّذِينَ قَدْ وَبَدْتُ لَمَّا كَفَفْتُ يَدِي وَكُنَّهَضْتُ الْقَوْمَ وَلَكِنْ لَمْ أَمِذْ فَامَسًا [فَامَسَكْتُ] قَالَ الْأَشْعَثُ فَمَنْ الْأَرْبَعَةُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْمَانَ أَبُو ذَرٍّ وَالْمَقْدَادُ وَالزُّبَيْرُ بْنُ صَفِيَّةَ قَبْلَ نَكْتِهِ بَيْعَتِي فَإِنَّهُ بَايَعَنِي مَرَّتَيْنِ أَمَّا بَيْعَتُهُ الْوَلَى الَّتِي وَفَى بِهَا فَإِنَّهُ لَمَّا بُوَيْعَ أَبُو بَكْرٍ أَتَانِي أَرْبَعُونَ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَبَايَعُونِي [وَفِيهِمُ الزُّبَيْرُ] فَاَمَرْتَهُمْ أَنْ يُصْبِحُوا عِنْدَ بَابِي مُمْلَقِينَ (وَسَهْمُهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَاحُ فَمَا وَفَى لِي وَلَا صَدَقَتِي مِنْهُمْ أَمْدٌ عِزُّ أَرْبَعَةٍ سَلْمَانَ وَأَبُو [أَبِي] ذَرٍّ وَالْمَقْدَادُ وَالزُّبَيْرُ....

قسم به کسی که دانه را شکافت و مردمان را خلق کرد اگر روزی که با ابوبکر بیعت شد - که تو به خاطر آن بر من عیب می گیری - چهل سرباز داشتم که هر کدام بینش آن چهار نفر را که یافتم داشتند، به طور قطع دست خود را کوتاه نمی نمودم و در مقابل این قوم می ایستادم؛ ولیکن من پنجمی (برای این چهار نفر) پیدا نکردم؛ پس (خود را) نگاه داشتم.

اشعث گفت: این چهار نفر چه کسانی بودند یا امیر المومنین؟ فرمود: سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر بن صفیه پیش از شکستن بیعت من؛ پس بدرستی که او با من دو بار بیعت کرد؛ بار اول همان بود که به آن وفا کرد؛ هنگامی که با ابوبکر بیعت کردند چهل نفر از مهاجرین و انصار به نزد من آمدند و با من بیعت کردند و زبیر در میان ایشان بود. به آن ها دستور دادم که فردا صبح با سری تراشیده همراه با سلاح درب خانه من جمع شوند؛ کسی از ایشان به وعده خود برای من وفا نکرد و کسی از ایشان مرا تصدیق نکرد؛ مگر چهار نفر؛ سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر....

الهلالی، سلیم بن قیس (متوفای 80هـ)، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص 669، ناشر: انتشارات هادی - قم، الطبعة الأولى، 1405هـ.
المجلسی، محمد باقر (متوفای 1111هـ)، بحار الأنوار، ج 29، ص 471، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، 1403 - 1983 م.

و نیز فرمود :

ثُمَّ أَمَدَّتْ بِيَدِ فَاطِمَةَ وَابْنَتِ الْمَسْنِ وَالْمُسَيْنِ فَذَرَّتْ عَلَى أَهْلِ بَدْرِ وَأَهْلِ السَّابِقَةِ فَتَأَسَّوْهُمْ مَعِي وَدَعَوْتُهُمْ إِلَى نُصْرَتِي فَمَا أَجَابَنِي مِنْهُمْ إِلَّا أَرْبَعَةٌ رَهْبًا سَلْمَانَ وَعَمَّارًا وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ... لَوْ وَدِدْتُ يَوْمَ بُوعِ أَفُو تَيْمٍ أَرْبَعِينَ رَهْبًا لَجَاهَدْتُهُمْ فِي اللَّهِ إِلَى أَنْ أُبْلَى عَذْرَى...

دست فاطمه و دو فرزند حسن و حسین را گرفته و نزد اهل بدر و سابقین رفتم و آنان را بر گرفتن حق خودم قسم داده و به یاری خویش دعوت کردم؛ کسی از ایشان جز چهار نفر به من پاسخ نداد؛ سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر؛ افرادی که برای کمک به آنان دل بسته بودم همه رفتند... قسم به کسی که محمد را به حق فرستاد اگر در روزی که با ابوبکر بیعت شد چهل نفر می یافتم در راه خدا می جنگیدم تا وظیفه ام را انجام داده باشم.

الطبرسی، ابی منصور أحمد بن علی بن ابی طالب (متوفای 548هـ)، الاحتجاج، ج 1 ص 98، تحقیق: تعلیق وملاحظات: السيد محمد باقر الخراسان، ناشر: دار النعمان للطباعة والنشر - النجف الأشرف، 1386 - 1966 م.

و در روایت دیگری فرمود :

أَمَا وَاللَّهِ لَوْ كَانَ لِي عِدَّةٌ أَصْحَابِ طَالُوتَ أَوْ عِدَّةٌ أَهْلِ بَدْرِ وَهَمْ أَعْدَاؤُكُمْ لَضَرَبْتُكُمْ بِالسَّيْفِ مَتَى تَوَلَّوْا إِلَى الْمَقِّ وَتَنَبَّيْوْا لِلصِّدْقِ فَكَانَ أَرْتَقَ لِلْمَقِّ وَآمَدَ بِالرِّفْقِ اللَّهُمَّ فَاكُمُ بَيْنَنَا بِالْمَقِّ وَأَنْتَ فَيْرُ الْمَاكِمِينَ.

قسم به خدا اگر به اندازه تعداد یاوران طالوت یا تعداد اهل بدر نیرو داشتم و ایشان با شما دشمنی می کردند (یاور من می شدند) شما را با شمشیر می زدم تا به حق باز گردید و به راستی میل کنید؛ پس آن بهتر بود برای جمع کردن فاصله ها و نگهداشتن آرامش.

الكليني الرازي، ابی جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق (متوفای 328هـ)، الأصول من الكافي، ج 8 ص 32، ناشر: اسلاميه، تهران، الطبعة الثانية، 1362 ش .

جواب طبق مکتب اهل سنت : بنی هاشم و انصار از فرمان رسول خدا اطاعت کردند

اهل سنت برای مشروع جلوه دادن خلافت خلفا روایاتی را در کتاب هایشان نقل کرده اند که طبق آن ها رسول خدا صلی الله علیه وآله به اصحاب و یاران خود دستور داده است که از خلفای بعد از آن ها اطاعت نمایند؛ هر چند که می دانند، آن ها سنت رسول خدا را اجرا نمی کنند، مال و اموال مردم را غارت می کنند و به جای هدایت مردم به سوی خداوند آن ها را به سوی ضلالت و گمراهی سوق می دهند .

هرچند که ما به جعلی بودن این روایات یقین داریم؛ اما از آن جایی که این روایات در صحیح ترین کتاب های اهل سنت آمده است، از باب جدال احسن و قاعده الزام خصم، به آن ها تمسک کرده و می گوئیم :

بنی هاشم و انصار و باقی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله با این که می دانستند ابوبکر، عمر و ... غاصب خلافت هستند، سنت رسول خدا را اجرا نمی کنند، اموال مردم (از جمله فدک و ...) را غارت می کنند و ... با این حال به فرمان رسول خدا گوش دادند و به

خاطر مصالحتی از قیام علیه آن ها خودداری کردند .
مسلم نیشابوری در روایتی از حذیفه بن یمان نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود :

يَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ بِهَدَايَ وَلَا يَسْتَتِنُونَ بِسُنَّتِي وَسَيَقُومُ فِيهِمْ رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسٍ قَالَ قَلْتُ كَيْفَ أَمْنَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ قَالَ تَسْمَعُ وَتَطِيعُ لِلْأَمِيرِ وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ وَأَفِذَ مَالَكَ فَاسْمَعْ وَأَطِعْ .

بعد از من پیشوایانی بر مسند قدرت خواهند نشست که از هدایت من بهره ای نبرده اند ، به سنت من نیز عمل نمی کنند و در میان آن ها افرادی هستند که قلب هایشان قلب شیاطین در جسم آدمی زاد هستند . عرض کردم ای رسول خدا ! اگر ما آن روز را درک کردیم ، وظیفه ما چیست ؟ فرمود : به سخنان آن ها گوش داده و از فرمان شان اطاعت کنید ، اگر شما را مورد ضرب و شتم قرار دادند و اموال شما را نیز غارت کردند ، وظیفه شما اطاعت و فرمانبرداری است !!! .

النیشابوری، مسلم بن الحجاج ابوالحسن القشیری (متوفای 261هـ)، صحیح مسلم، ج 3، ص 1476، ح 1847، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

بنابراین، عدم دفاع بنی هاشم ، انصار و بقیه صحابه از فاطمه زهرا سلام الله علیها و حق غضب شده امیر مؤمنان علیه السلام به دستور رسول خدا و به خاطر رعایت مصالحتی بوده است که اهمیت آن ها بسیار بیشتر از قیام بر ضد ابوبکر بوده است .

موفق بانتدید

گروه یاسخ به تنبهاث

مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج)